

«سکوت» محوطه بیرونی ساختمان ریاست جمهوری در خیابان پاستور، به سرعت ذهن را برای «گفت و گو» متمرکز می کند. پرسش های ما انتظار مردی را می کشد که به انتخاب رسانه های بین المللی، یکی از «چهره» های شاخص جهان در سال گذشته بوده است و دوستان و دشمنان او را پر انرژی، پرکار و خستگی ناپذیر می نامند. گفت و گو با رئیس جمهوری که به رغم اراده و نظر برخی ها اما به عزم و انتخاب ملت بر سر کار آمده است، غیر از داشتن پرسش های ویژه و دانستن فنون مصاحبه، احساسی خاص نیز لازم دارد.

در گیر و دار این احساس به یکی از سالن های ساختمان ریاست جمهوری که به آن ساختمان سفید می گویند هدایت می شویم. ساختمانی که گفته می شود با آمدن رئیس دولت نهم جابه جایی هایی در آن صورت گرفته؛ اتاق استراحت، اتاق جلسات شده و سالن ویژه کناری دفتر رئیس جمهور هم که در دوره های گذشته در مواقع خاصی استفاده می شد، در اختیار بعضی مشاوران قرار دارد. ساعت ۲۲ چهاردهم اسفند ماه است. می گویند رئیس جمهور جلسه ای طولانی داشته و پس از آن به گفت و گو با ما می نشیند. «رئیس جمهور احتمالاً خسته اند و دیر وقت است. این جا را برای گفت و گو انتخاب کرده ایم، تا راحت باشید. رئیس جمهور بعد از گفت و گو با شما جلسه دیگری دارد.» تصور کار در این ساعت شب، پرسش ها را در ذهن پراکنده می کند!... اما ظاهراً رئیس جمهور خسته نیست؛ از تشریفات خواسته است تا گفت و گو در همان سالن رسمی یا میلمان هایی که باید روی آن کاملاً رسمی و سر حال نشست، انجام شود.

«آقای رئیس جمهور! نسبت به آنهایی که گفتند که باید به رغم مردم و به رغم کشور، هر چه می شود انجام دهیم تا دولت نهم و رئیس آن را به شکست در کارها بکشانیم، چه احساسی دارید؟» این پرسش وقتی در ذهن مان مرور می شود که تحرک افراد حاضر در محل به ما می فهماند رئیس جمهور از اتاق جلسه خارج شده است و برای گفت و گو به سمت ما می آید. وقتی دستش را در دست می گیریم، اما در دل می گذرد که حرف دشمنان رئیس جمهور را با او در میان نگذاشته و برای خودشان باقی بگذاریم. به این خاطر که او «محمود احمدی نژاد» وقت گفت و گو که به پایان می رسد، رئیس جمهور از نگاه ما در می یابد که حرف هایمان تمام نشده است. «دوباره بیایید، پرسش هایمان را تمام کنید.» نوبت دوم گفت و گو، ساعت ۱۳، نوزدهم اسفندماه روز اربعین حسینی است. باران محوطه اطراف ساختمان ریاست جمهوری را گردگیری کرده و هوا به شدت مساعد است. این بار رئیس جمهور اعضای شورای سردبیری روزنامه ایران را که بار قبل به او معرفی شده بودند، به اسم صدا می زند و گفت و گو آغاز می شود.

گفت و گوی ۳ ساعته با رئیس جمهوری اسلامی ایران توقعم از احمدی نژاد بیشتر شده است

غلامرضا صادقیان - محمد ابراهیمی

که «می توانیم»، او را با تعجب نگاه می کردند که چگونه می توانیم؟! می گفتند ما همه الگوها و جهت گیری ها را باید وارد کنیم، زیرا نه تنها یک کشور پیشرو نیستیم، بلکه در نظمی که بر جهان تحمیل کردند، جایگاه خاصی داریم و باید برویم آنجا بایستیم.

در ساختار اداری و مدیریتی هم تقریباً کشور به نفع عده ای خاص بلوکه شده بود و یک دایره محدود از افراد بودند که در پست های مختلف جابه جا می شدند. آنها آنچه در توان، اندیشه و نوآوری داشتند، همه را خرج کردند و همه می دیدیم که نوآوری و فضای نشاط در بین مدیران نیست و آلودگی ها، فساد و دیگر چیزها نیز که جای خود را دارد. در فضایی که آرمانی نباشد، تمایل به فساد بیشتر می شود. در سیاست خارجی از یک موضع قدرتمند، عزت آفرین و الهام بخش، داشتیم تبدیل می شدیم به یک کشور منفعلی که بتوانند به ما زور بگویند و خود را به ما تحمیل کنند. نمونه آن نیز در همین بحث هسته ای بود که آمدند تمامی تأسیسات ما را که در ابتدای راه بود و خطری نداشت بسندند و آن قدر جلو آمدند که درخواست کردند که ما رشته های تحصیلی هسته ای را در دانشگاه ها نیز حذف کنیم و این روند ادامه داشت و حد توقفی قائل نبودند.

مناسبات اداری، مناسبات مطلوبی نبود. در بخش فرهنگی، آن خودباوری، امید و نشاطی که در انقلاب پدید آمد، سرد شده یا در بعضی بخش ها خاموش و یا در بعضی بخش های دیگر معکوس شده بود. در بخش علمی، اقتصادی، اجتماعی و شهرسازی نیز همین طور. الگوهای حرکت، الگوهایی نبود که برآمده از متن فرهنگ ما و انقلاب باشد. می دانید که یک احساس دلتنگی و دلخوری و نارضایتی کشور را گرفتار کرده بود و هر بخش آن جزئیاتی دارد که نشان می دهد علت ها چه بود و چرا این طور شد. یکی دو مثال می زنم تا میزان تغییر فضا را بدانید.

انقلاب وقتی پیروز شد، انرژی عظیمی در کشور آزاد شد و همه دنیا می گفتند این ملت نه تنها می تواند تمامی عقب ماندگی ها و کسری ها را جبران کند، بلکه می گفتند که می تواند تمامی قله های بلند دنیا را فتح کنند. اگر از یک جوان سال های ۵۷ یا ۵۸ می پرسیدید که قرار است ما کوه های البرز را برداریم، آیا می توانید؟ نمی گفت نه. این یک استعاره است به معنای این که کارهای بزرگ و سخت مثل برداشتن کوه را هم می توانستیم انجام دهیم. حداقل این خودباوری در ما ایجاد شده بود که «می توانیم». اما این روحیه ملی در این اواخر ضعیف شده بود و اگر کسی می گفت

ایران! آقای رئیس جمهور، پیشاپیش تبریکات ما را به خاطر فرا رسیدن سال نو بپذیرید.

● بنده هم سال نو را به مردم عزیز، شما و خوانندگان روزنامه «ایران» تبریک می گویم؛ امسال روز ما با ربیع المولود همزمان شده و باید سال های زیاد دیگری بگذرد تا چنین اتفاقی بیفتد؛ ماه ربیع، ماه بهار، ماه میلاد پیامبر گرامی اسلام و ماه شادی است.

در نطق های انتخاباتی شما، نکته برجسته ای بود که می گفتید نقایصی در اداره کشور می بینید و معتقدید با رفع این نقایص می توان کشور را بهتر اداره کرد. به راستی چه نقایصی در اداره امور مملکت می دیدید که چنین گفتید؟

● اما در پاسخ به این پرسش، به نظر من نقایص بسیار ملموس برای مردم وجود داشت. این احساس عموم بود که حرکت انقلاب با این توان و استعدادی که دارد، در بخش های مختلف با سرعت مناسب جلو نمی رود. در برخی بخش ها درجا می زدم. در برخی دیگر با سرعت کم به جلو حرکت می کردم. جهت گیری های انقلاب در بسیاری از بخش ها یا مخدوش و یا مخلوط و یا دچار ابهام شده بود. کار و تلاش و سرمایه گذاری بسیار زیاد و بهره کم وجود داشت.

